

اسطوره‌ها جان می‌گیرند

مدونا کابالیست شد

و نام خود را به «استر» تغییر داد

عبدالله شهبازی

موجی جدید آغاز شده است: چهره‌های نامدار سینما، موسیقی و هنر جدید غرب به فرقه کابالا می‌پیوندند. سرشناس‌ترین این افراد مدونا است که این روزها خبر عضویت او در فرقه کابالا در صدر اخبار فرهنگی جهان جای گرفته است. در واقع، پیوستن مدونا به کابالا خبر کم‌اهمیتی نیست زیرا مدونا نه یک خواننده بلکه یک نماد فرهنگی است. مدونای ۴۵ ساله «گیس سفید» و نماد موسیقی پاپ است؛ الگویی است نه تنها برای بسیاری از خوانندگان جوان بلکه برای میلیون‌ها جوان در غرب و سایر نقاط جهان.

مدونا کابالیست شده است. نه تنها او بلکه بسیاری دیگر از مشاهیر سینما و موسیقی جدید غرب، از پیر و جوان، به عضویت فرقه کابالا درمی‌آیند: از

الیزابت تایلور^۱ ۷۲ ساله و باربارا استریسند^۲ ۶۲ ساله تا دیان کیتون^۳، دمی مور^۴، استلا مک کارتنی^۵، بریتنی اسپیرز^۶، اشتون کاشر^۷، ویونا ریدر^۸، روزین بار^۹، میک یاگر^{۱۰}، پاریس هیلتون^{۱۱} (وارث خانواده هیلتون، بنیانگذاران هتل‌های زنجیره‌ای هیلتون)^{۱۲} و دیگران. این موج ورزشکاران را نیز فرا گرفته است: دیوید بکهام^{۱۳} (فوتبالیست انگلیسی) و همسرش، ویکتوریا، آخرین مشاهیری هستند که در ماه مه ۲۰۰۴، یعنی همین چندی پیش، به عضویت فرقه کابالا درآمدند.

به این ترتیب، نسل جوان غرب، و به یمن رسانه‌های جهانشمولی چون ماهواره و اینترنت نسل جوان سراسر جهان، برای اولین بار با نام رازآمیز «کابالا» آشنا می‌شود و بسیاری از آن‌ها از الگوهای محبوب خود پیروی می‌کنند. به عبارت دیگر، به زودی این موج جهانگیر خواهد شد. باید در آینده‌ای نه چندان دور ظهور گروه‌های کابالیست را در میان جوانان تهران و سایر شهرهای ایران نیز شاهد باشیم همان‌گونه که در سال‌های قبل ظهور گروه‌های «شیطان پرست» (ساتانیست) را شاهد بودیم.

کابالا چیست؟

«کابالا»^{۱۴} نامی است که بر تصوف یهودی اطلاق می‌شود و تلفظ اروپایی «کباله» عبری است به معنی «قدیمی» و «کهن». این واژه به شکل «قباله» برای ما آشناست. پیروان آئین کابالا، یا کابالیست‌ها،^{۱۵} این مکتب را «دانش سری و پنهان» حاخام‌های یهودی می‌خوانند و برای آن پیشینه‌ای کهن قائل‌اند. برای نمونه، مادام بلاواتسکی، رهبر فرقه تئوسوفی، مدعی است که کابالا (قباله) در اصل کتابی است رمزگونه که از سوی خداوند به پیامبران، آدم و نوح و ابراهیم و موسی، نازل شد و حاوی دانش پنهان قوم بنی اسرائیل بود. به ادعای بلاواتسکی، نه تنها پیامبران بلکه تمامی



متنوع علم و دانش انجام دادند. برای نمونه، باید به مفاهیم «هوخمه»^{۲۲} (حکمت)، «کدش»^{۲۳} (قدس)، «نفش»^{۲۴} (نفس)، «نفش مدیریت»^{۲۵} (نفس مدبره)، «نفش سیخلت»^{۲۶} (نفس عاقله)، «نفش حی»^{۲۷} (نفس حیات بخش)، «روح»^{۲۸} و غیره در کابالا اشاره کرد. مکتب کابالا نیز به دو بخش «حکمت نظری»^{۲۹} و «حکمت عملی»^{۳۰} تقسیم می شود. در تصوف کابالا بحث های مفصلی درباره خداوند و خلقت وجود دارد که مشابه عرفان اسلامی است به ویژه در تأکید فراوان آن بر مفهوم «نور» و مراحل تجلی آن. آنچه از زاویه تحلیل سیاسی حائز اهمیت است، «شیطان شناسی»^{۳۱} و «پیام مسیحایی»^{۳۲} این مکتب است و دقیقاً این مفاهیم است که کابالا را به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی معنادار می کند.

پیدایش کابالا

سرآغاز طریقت کابالا به اوایل سده سیزدهم میلادی و به اسحاق کور (۱۱۶۰-۱۲۳۵) می رسد. او در بندر نابون (جنوب فرانسه) می زیست و برخی نظرات عرفانی بیان می داشت. تعالیم اسحاق کور چون سایر آموزش های عرفانی است که برای کمال معنوی مراتب مختلف قائل اند و سیری استعلایی را برای رسیدن به کمال مطلق پیشنهاد می کنند. مفهوم «عین صوف»^{۳۳} ساخته اوست. این مفهوم را، که به معنی «لایتناهی» است، اسحاق به معنی خداوند به کار برد ولی بعدها به معنی نظام هستی به طور عام به کار گرفته شد.^{۳۴}

دوران شهرت اسحاق کور در بندر نابون مصادف است با سلطنت جیمز اول، شاه آراگون (۱۲۱۳-۱۲۷۶). جیمز اول از سال ۱۲۲۷/۱۲۲۹

م. به دولت های اسلامی اندلس هجوم برد و موجی از جنگ های صلیبی را علیه اسپانیای اسلامی برانگیخت که «باز پس گیری»^{۳۵} خوانده می شد. در حوالی نیمه سده سیزدهم میلادی جیمز اول آراگون، که شهرت داشت، از قدرت های سیاسی و نظامی درجه اول اروپا و از سرکردگان جنگ های صلیبی به شمار می رفت.

«جیمز فاتح» با الیگارشوی یهودی رابطه نزدیک داشت؛ وزیر مالیه اش یهودا لوی (جودا دلا کوالریا) بود و در دربارش یهودیان ثروتمند دیگر نیز حضور داشتند. در تهاجم جیمز به سرزمین های اسلامی، این یهودیان نقش مهمی ایفا کردند و حکومت شهرهایی که به اشغال در می آمد عموماً به ایشان واگذار می شد. در این زمان یک حاخام یهودی به نام موسی بن نهمان، معروف به نهمانیدس (۱۱۹۴-۱۲۷۰)، در دربار جیمز حضور داشت که به نام

اسپانیایی «بناستروگ داپورتا» نیز شناخته می شود. نهمانیدس «بزرگترین مقام دینی [یهودیان] عصر خود در اسپانیا» به شمار می رفت و در اسپانیا زمانی که از «ربی»، به معنای مطلق کلمه، سخن می رفت منظور نهمانیدس بود. نهمانیدس با مه رب بن تودروس ابولافی، یهودی قدرتمند آن زمان و

شخصیت های مهم فرهنگی و سیاسی و حتی نظامی تاریخ، چون افلاطون و ارسطو و اسکندر و غیره، دانش خود را از این کتاب گرفته اند. مادام بلاواتسکی برخی از متفکرین غربی، چون اسپینوزا و بیکن و نیوتون، را از پیروان آئین کابالا می داند.^{۱۶}

این ادعا نه تنها نپذیرفتنی است بلکه برای تصوف یهودی، به عنوان یک مکتب مستقل فکری، پیشینه جدی نمی توان یافت. مشارکت یهودیان در نحله های فکری رازآمیز و عرفانی به فیلو اسکندرانی در اوایل سده اول میلادی می رسد. ولی فیلو واضع مکتب جدید فکری نبود و کار او را باید به ارائه اندیشه های دینی یهود در قالب فلسفه یونانی و فرهنگ هلنی محدود دانست. به عبارت دیگر، فیلو بیشتر یک متفکر هلنی است تا یهودی. در دوران اسلامی نیز چنین است. نحله های فکری گسترده عرفانی- رازآمیز که در فضای فرهنگ اسلامی پدید شد بر یهودیان نیز تأثیر گذار و برخی متفکرین یهودی آشنا با مباحث عرفانی پدید شدند که مهم ترین آنان ابویوسف یعقوب بن اسحاق القرقرسانی (سده چهارم هجری/دهم میلادی) است. قرقرسانی، ساکن بغداد، از متفکرین و نویسندگان برجسته قرائی^{۱۷} است و به یهودیت تلمودی تعلق ندارد. دو کتاب اصلی او، کتاب الانوار و المراقب و کتاب الریاض و الحدایق، نیز به زبان عربی است.^{۱۸}

اوج تولید فکری یهودیان در عرصه اندیشه عرفانی در دوران پیش از کابالا، دو رساله سفر بصیرا (آفرینش نامه)^{۱۹} و سفر بهیرا (روشنایی نامه)^{۲۰} است. این دو رساله را باید تلاشی دانست برای ارائه عقاید دینی- سیاسی یهود در قالب مفاهیم عرفانی رایج در دنیای اسلام. بدینسان، مفاهیمی چون «نور»، «سلوک»، «تجلی»، «جدایی»، «وصل» و غیره به یهودیت

راه یافت؛ نخستین تجلی نور در کوه طور بر موسی (ع) است و سپس داوود، نماد نور الهی، به حامل آن در دنیای زمینی و «شخینا»،^{۲۱} تجلی روحانی داوود، به حامل آن در دنیای ماوراء زمینی بدل می شود. این همان اسطوره سیاسی «خاندان داوود» است که اینک جامه رازآمیز پوشیده است. این میراث نه چندان غنی، که «قباله» (کابالا) خوانده می شد، در سده سیزدهم میلادی به پیدایش تصوف یهودی انجامید. تا زمان فوق، قباله (کابالا) واژه ای عام بود و مصداقی مشخص نداشت. نه کتابی به این نام در کار بود نه مکتبی جدی از عرفان یهودی. از زمان تدوین کتاب ظهر، در اواخر سده سیزدهم میلادی، واژه «قباله» (کابالا) به طور عمده به این کتاب اطلاق شد و پیروان این مکتب جدید «کابالیست» نام گرفتند.

کابالا، تصوف جدید یهودی، نیز به شدت متأثر از فرهنگ اسلامی است و حتی بسیاری از مفاهیم آن شکل عبری مفاهیم

رایج در فلسفه و عرفان اسلامی است. در واقع، اندیشه پردازان مکتب کابالا، به دلیل زندگی در فضای فرهنگ اسلامی و آشنایی با زبان عربی، به اقتباس از متون مفصل عرفان اسلامی دست زدند و با تأویل های خود به آن روح و صبغه یهودی دادند. این کاری است که یهودیان در شاخه های



کتاب ظُهر

در اواخر سده سیزدهم میلادی، با تدوین کتاب ظُهر^{۳۷}، تصوف رازآمیز کابالا به صورت یک نظام فکری و عملی سامان یافته و منسجم درآمد و شکل نهایی خود را یافت. این کتاب را موسی بن شم تاو لئونی (۱۲۴۰-۱۳۰۵) در سال‌های ۱۲۸۰-۱۲۸۶ نوشت. «ظُهر»، به معنی «درخشش» و «جلال»، با واژه‌های مشابه در زبان عربی خویشاوند است. کتاب ظُهر نوشته‌هایی است در تفسیر و تأویل تورات و سایر کتب مندرج در عهد عتیق به زبان آرامی. این کتاب به شیوه متون عرفانی رایج در دنیای اسلام تدوین شده که از زبان نماد و تمثیل و داستان‌های رازآمیز برای بیان عقاید خود بهره می‌برند.

موسی لئونی برای معتبر کردن کتاب خود، آن را به گذشته‌های دور، به حاخامی به نام شمعون بن یوحای منتسب کرد که گویا در سده دوم میلادی می‌زیست: شمعون بن یوحای از چنگ رومی‌ها می‌گریزد، به مدت ۱۳ سال در غاری پناه می‌گیرد، در این مدت به عبادت و تفکر می‌پردازد و سرانجام رازهای هستی بر او آشکار می‌شود. موسی به کلی منکر تدوین این کتاب بود و ادعا می‌کرد که یک زن یهودی و دخترش برخی دست‌نوشته‌های قدیمی را در اختیار او نهادند و وی در میان آنها کتاب ظُهر را یافت. اصالت این کتاب از همان ابتدا مورد تردید قرار گرفت و از جمله زن دختر فوق منکر داستان موسی لئونی شدند. مضمون کتاب و اشارات تاریخی آن نیز قدمت منتسب به آن را مردود می‌سازد. برای نمونه، بسیاری از شخصیت‌هایی که در کتاب ظُهر از آنان یاد شده معاصر شمعون بن یوحای فوق الذکر نبودند. امروزه محققین، اعم از یهودی و غیریهودی، تردیدی ندارند که کتاب ظُهر در فاصله سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ میلادی تدوین شده و مصنف آن موسی لئونی است.^{۳۸}

انتشار کتاب ظُهر یک باره صورت نگرفت. ابتدا برخی یهودیان نامدار، به ویژه تودورس ابولافی، در آثارشان به بخش‌های کوتاهی از ظُهر، به عنوان یک اثر کهن و معتبر و نایاب که گویا تنها در دسترس برخی خواص است، استناد کردند و همگان را تشنه آن نمودند. به تدریج و در یک دوره نسبتاً طولانی فصل‌هایی از کتاب ظُهر در محافل کابالی آشکار شد. در سده شانزدهم نسخ دستنویس ظُهر در کانون‌های فرهنگی اروپا پخش شد و سرانجام در سال‌های ۱۵۵۸-۱۵۶۰ به چاپ رسید. این کتاب در سده شانزدهم به زبان‌های لاتین و عبری ترجمه و منتشر شد. در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۸ متن کامل ظُهر به همراه ترجمه عبری، حواشی و توضیحات و اضافات در ۲۲ جلد در اورشلیم به چاپ رسید. در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ ترجمه انگلیسی متن کامل ظُهر در پنج جلد در لندن منتشر شد. این ترجمه در سال ۱۹۷۸ تجدید چاپ شد.^{۳۹} در سال ۲۰۰۳ دانشگاه استنفورد ترجمه منقحی از

رئیس یهودیان اسپانیا، دوستی نزدیک داشت و مورد علاقه فراوان و مشاور جیمز اول بود.^{۳۶}

نهمانیدس، با الهام از نظرات اسحاق کور، در شهر گرونایک مرکز فعال تصوف یهودی ایجاد کرد. مرکز فوق در پیدایش فرقه کابالا، اشاعه آن در سراسر شبه جزیره ایبری و تولید انبوهی از رساله‌های کابالی نقش اصلی را ایفا نمود. مورخین یهودی جایگاه نهمانیدس را در پیدایش و اشاعه کابالا مهم و تعیین کننده می‌دانند. تألیفات نهمانیدس حدود ۵۰ کتاب و رساله در سه زمینه تفسیر تورات، فقه تلمودی و کابالا است. رساله‌های نهمانیدس تا سال ۱۳۲۵ میلادی منبع اصلی تغذیه فکری کابالیست‌ها بود.

تصوف کابالا مدعی شناخت خداوند، آفرینش و رازهای نظام هستی بود؛ تکاپویی ذهنی که برای هر انسان جاذبه شگرف دارد. اندیشه پردازان و گردانندگان فرقه کابالا مدعی بودند که این طریقت مکمل تورات است؛ اسراری است که خداوند به طور شفاهی و خصوصی به موسی ابلاغ کرد تا تنها در اختیار محرمان «قوم برگزیده» قرار گیرد. دین یهود پسته‌ای است آشکار و همه فهم از مفاهیم رازآمیز هستی که قلب ناشناخته آن کابالا است. این اسرار از زمان موسی، نسل به نسل، در خواصی از یهودیان به میراث ماند تا به امروز رسید. عنوان کابالا (قباله) ناظر به دعوی کهنسالی میراث فوق است. این ادعا در فضای آن روز قاره اروپا، که ساحری و کیمیاگری بازار گرم داشت، جاذبه‌ای شگرف یافت و تأثیری چنان عمیق برجای نهاد که تا به امروز پابرجاست.

مکتب کابالا کارکرد احیاء و ترویج آرمان‌های مسیحایی را به دست گرفت و این آرمان‌ها در بنیاد تحریکات جنگ‌افروزانه صلیبی سده سیزدهم و تکاپوهای شبه صلیبی و نوصلیبی سده‌های پسین جای داشت. در سده چهاردهم میلادی، هسته‌های فرقه کابالا در جوامع یهودی سراسر جهان، به ویژه در بنادر ایتالیا، گسترده شد. از طریق ایتالیا، که قلب جهان مسیحیت به‌شمار می‌رفت، پیشگویی‌های اسرارآمیز درباره ظهور قریب الوقوع مسیح و استقرار سلطنت جهانی او، به مرکزیت بیت المقدس، رواج یافت و دربار پاپ در رم و سایر کانون‌های فکری و سیاسی دنیای مسیحی را به شدت متأثر ساخت. در تمامی این دوران منجمین بانفوذ یهودی، یکی پس از دیگری، درباره ظهور قریب الوقوع «ماشی یح» (مسیح) پیشگویی می‌کردند. یک نمونه گرسونیدس، نوه نهمانیدس، است که ظهور مسیح بن داوود را در سال ۱۳۵۸ م. پیش بینی می‌کرد.



در اورشلیم به چاپ رسید. در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ ترجمه انگلیسی متن کامل ظُهر در پنج جلد در لندن منتشر شد. این ترجمه در سال ۱۹۷۸ تجدید چاپ شد.^{۳۹} در سال ۲۰۰۳ دانشگاه استنفورد ترجمه منقحی از

بسیاری از متفکران اروپایی به این نتیجه رسیدند که باید آرمان ظهور مسیح را با مفاهیم رازآمیز شناخت و تنها منبع معتبر برای این شناخت رساله‌های کابالی است. در نتیجه، رویکردی گسترده به فراگیری زبان عبری، به ویژه در ایتالیا، آغاز شد.

پیکو میراندولا از نامدارترین و مؤثرترین چهره‌های فکری رنسانس، به عنوان «پدر کابالیسم مسیحی» شناخته می‌شود. او در عین حال از بنیانگذاران دانش شرق‌شناسی اروپا نیز به شمار می‌رود. این به دلیل پیوند پیکو با گروهی از یهودیان است که در پیرامون او حضور داشتند. برخی از استادان و دوستان یهودی پیکو عبارتند از یوحنا المانو، فلاویوس میتريداتس و الیا دلمدیگو. به دلیل این پیوندها، پیکو دلا میراندولا به نخستین چهره فرهنگی اروپا بدل شد که به «دانش رازآمیز یهود» و رساله‌های کابالی شیفتگی داشت. دلمدیگو برخی متون عبری را برای پیکو ترجمه کرد. میتريداتس به وی زبان‌های عبری و آرامی آموخت و برای او تعداد زیادی از رساله‌های کابالی را به لاتین ترجمه کرد. مهم‌ترین اقدام پیکو ارائه ۹۰۰ ت به علمای دینی مسیحی در شهر رم در سال ۱۴۸۶ بود. یکی از این تزا چنین است:

«هیچ علمی چون جادو و کابالا حقایق مسیح را بر ما ثابت نمی‌کند.» هر چند این تزا پیکو از سوی کلیسا مردود شناخته شد، معیناً ادعاها و تبلیغات او در جلب توجه مسیحیان به مکتب کابالا بسیار مؤثر بود و رساله‌هایی که دوستان یهودی او، به ویژه میتريداتس، به لاتین ترجمه کردند به منبع تغذیه فکری کابالیسم مسیحی بدل شد.^{۴۷} پس از پیکو، یوهانس روشلین، عبری‌شناس نامدار دربار فردریک سوم، در ترویج کابالا در محافل فکری مسیحیان نقشی برجسته داشت. روشلین در سال ۱۴۹۰ در ایتالیا با پیکو دیدار کرد و تحت تأثیر او به کابالا علاقمند شد. روشلین کتاب‌های درباره نام‌های سحرآمیز (۱۴۹۴) و درباره علم کابالا (۱۵۱۷) را نوشت. در این زمان، پل ریچپوس، یهودی مسیحی شده و پزشک دربار امپراتور ماکسیمیلیان نیز به نگارش کتاب‌هایی در زمینه کابالا اشتغال داشت.^{۴۸} نوشته‌های پیکو و روشلین، که دو شخصیت درجه اول فرهنگی اروپای آن روز به شمار می‌رفتند، تأثیر عمیقی بر جای نهاد و توجه محافل اشرافی و فرهنگی اروپا را به این طریقت جادویی نوظهور جلب کرد.^{۴۹}

در نیمه دوم سده شانزدهم، عقاید رازآمیز کابالی چنان در محافل مسیحی جاذبه داشت که حتی برخی شخصیت‌های مهم دینی چون کاردینال آگیدیو ویترو و فرانسیسکو گنورگیوی ونیزی در آثار خود به تکرار مضامین و مفاهیم کابالی پرداختند. در این زمان، کتاب *ظهر* به اثری نامدار بدل شد و ارجاع به آن رواج فراوان یافت. سرانجام، کار بدانجا کشید که گیوم پاستل فرانسوی، یکی از شخصیت‌های متنفذ رنسانس، به ترجمه و انتشار کتاب *ظهر* به لاتین دست زد و به همراه آن شرح مفصل خود را نیز انتشار داد. این در حالی است که ترجمه عبری *ظهر* هنوز منتشر نشده بود.^{۵۰}

کابالیسم لوریایی

ربی اسحاق لوریا (۱۵۳۴-۱۵۷۲)، اندیشه‌پرداز جدید کابالیسم، در این زمان پدید شد و کانون اصلی این مکتب در ایتالیا و در پیرامون لوریا و

کتاب *ظهر* در دو جلد منتشر کرد.^{۴۰}

کتاب *ظهر* مشتمل بر ۲۴ فصل است. بخش عمده این اثر شرح گفتگوهای شمعون بن یوحای با حلقه مریدان و شاگردانش است که در آن مکاشفات خود و رازهای هستی را فاش می‌کند. این فصل‌ها نام‌هایی چون «ایدرا ربا»^{۴۱} (مجمع بزرگ)، «ایدرا زوتا»^{۴۲} (مجمع کوچک)، «راز درازین»^{۴۳} (راز رازها)، «ستری توره»^{۴۴} (اسرار تورات) و غیره را بر خود دارد. این مجموعه شامل حدود دو هزار صفحه چاپی است ولی پیروان فرقه کابالا مدعی اند که این تنها بخش کوچکی از کتاب اصلی است که در گذشته‌های دور چهل شتر آن را حمل می‌کرد. کابالیست‌ها کتاب *ظهر* را به سان کشتی نوح می‌دانند که حاملین خود را از توفان نجات می‌دهد؛ خداوند نخستین بار از طریق شعله آتش خود را بر موسی ظاهر کرد، ولی بر موساهای پسین از طریق «نور توره» ظهور می‌کند و آن انکشاف رازهای «قباله» (کابالا) است.

مفاهیم رازآمیز این کتاب سرشار از پیشگویی درباره سرنوشت و «رسالت الهی» و آینده قوم یهود است. پیشگویی‌های کتاب، از آنجا که به شمعون بن یوحای در سده دوم میلادی نسبت داده می‌شود، طبعاً حیرت‌انگیز است و اعتماد خواننده را به پیشگویی‌های آینده‌ای که رخ نداده جلب می‌کند. در کتاب *ظهر* وضع کنونی یهودیان «دوران گذار» توصیف شده که سرآغاز دوران ظهور مسیح است. ابتدا موسی ظهور خواهد کرد و راه را برای ظهور دو مسیح خواهد گشود: مسیح بن یوسف و مسیح بن داوود. نام مسیح بن یوسف، که با عیسی بن مریم (ع) انطباق دارد، طبعاً اعتماد مسیحیان را به این پیشگویی جلب می‌کرد. مسیح بن داوود نیز همان «مسیح موعود» (ماشی یح) یهودیان است. بدینسان، تصوف کابالا از همان آغاز این توانایی بالقوه را داشت که به طریقتی مشترک در میان مسیحیان و یهودیان بدل شود.

کابالا و مسیح‌گرایی اروپایی

از نیمه دوم سده پانزدهم میلادی کابالیست‌های یهودی به تدوین برخی رساله‌های کابالی منطبق با زبان و فرهنگ مسیحیان دست زدند. این رساله‌ها در ایتالیا و به ویژه در کانون فرهنگی خاندان مدیچی در

فلورانس بسیار مؤثر بود. به نوشته *دائرةالمعارف یهود*، محافل فرهنگی رنسانس عمیقاً باور کردند که در رساله‌های کابالی به منابع اصیل و دست اول رازهای کهن هستی دست یافته‌اند؛ رساله‌های گمشده‌ای که اینک پدیدار شده و به کمک آن نه تنها می‌توان به اسرار نوشته‌های افلاطون و سایر متفکرین یونان باستان پی برد، بلکه رازهای مسیحیت را نیز می‌توان شناخت.^{۴۵} در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی فرقه کابالا در تمامی مراکز مهم قاره اروپا گسترده شد. مورخین دانشگاه عبری اورشلیم این گسترش را به «قدرت خلاقه»، «نیروی معنوی» و «توانمندی روانی» مارانوها (یهودیان مخفی) نسبت می‌دهند.^{۴۶}

بدینسان، مکتب کابالا به نیروی متنفذ سیاسی در میان مسیحیان بدل شد که بر آرمان‌های مسیحایی و صلیبی جدید دامن می‌زد و طلوع قریب‌الوقوع دولت جهانی اروپاییان را نوید می‌داد. به تأثیر از این موج،

شاگردانش تمرکز یافت.

اسحاق بن سلیمان لوریا به یک خاندان سرشناس یهودی تعلق داشت که شاخه‌های آن در بسیاری از کشورهای اروپایی و اسلامی گسترده بود. برادر او، مردخای، پیمانکار مالیاتی ثروتمند در فرانسه بود. اسحاق در نوجوانی به مصر رفت و مدتی در جزیره‌ای در نزدیکی قاهره که به عمو و پدرزنش تعلق داشت زیست. در این دوران بود که لوریا به اندیشه پرداز کابالی و یکی از رهبران اصلی این فرقه بدل شد.

اندیشه‌های لوریا، در کنار کتاب *طهر*، یکی از دو منبع اصلی فکری کابالا به شمار می‌رود. هستی‌شناسی جدید کابالی و ترسیم جهان به صورت «عین صوف» کار اسحاق لوریا است. اندیشه اسارت «زمزم» (اخگر الهی) به دست «سیترا اهرآ» (نیروهای شیطانی) که بر سرزمین «کلپیت»^{۵۱} (خلافت/اسلام) حکم می‌رانند در این مفهوم تبلور یافت. فرآیند دیالکتیکی رهایی «زمزم»، که «تیکون»^{۵۲} (نوزایی) نامیده می‌شود، نیز متعلق به لوریاست.^{۵۳} مفهوم کابالی تیکون، که احتمالاً از «کون» (شدن) در عرفان اسلامی اخذ شده، سراسر تاریخ قوم یهود را به صورت فرآیند مسیحایی در راه تحقق مأموریت الهی ترسیم می‌کند.

در اندیشه لوریا، زن جایگاهی خاص می‌یابد. مفهوم «شخینا» در اندیشه کابالی پیش‌تر به معنی «تجلی روحانی داوود» بود. در کابالیسم لوریایی، این مفهوم به نمادی مؤنث بدل شد. در ماجرای هبوط «انسان قدیم» (آدم کدمن)، که با هبوط قوم یهود انطباق می‌یابد، نیروهای شیطانی «ملخ» (ملک، پادشاه) را از «شخینا» یا «صفیرا ملخوت»^{۵۴} (ملکه) جدا می‌کنند. تمامی تکاپوی پسین برای رسیدن به «شخینا» و وصل شدن به اوست. تبدیل شخینا به نماد مؤنث و تأویل فرآیند عرفانی جدایی و وصل با مفاهیم مشخص جنسی، بعدها در بنیاد تصوف جنسی یعقوب فرانک و فرقه‌های مشابه در سده بیستم میلادی قرار گرفت. در مکتب لوریایی کابالا، هبوط آدم تنها به دلیل گناه نیست؛ بلکه برای انجام مأموریت الهی معینی است و آن گردآوری اخگرهایی است که در سرزمین «خلافت» فروافتاده و اسیر آن شده‌اند.^{۵۵}

پیروان لوریا او را مسیح بن یوسف می‌دانستند که راه را برای ظهور مسیح اصلی، مسیح بن داوود (سلطان موعود قوم یهود)، هموار کرد.^{۵۶} بدینسان، کابالیست‌های یهودی و محافل مسیحی متأثر از آنان، که کم نبودند، با انتظار ظهور قریب الوقوع مسیح بن داوود به سده هفدهم گام نهادند. در نیمه اول سده هفدهم، کانون اصلی این مسیح‌گرایی در بندر آمستردام متمرکز بود و با الیگارشی ماوراء بحار هلند پیوند تنگاتنگ داشت. در این زمان، بخش مهمی از تکاپوی چاپخانه‌های آمستردام بر اشاعه آرمان ظهور مسیح و افسانه «ده سبط گمشده بنی اسرائیل» متمرکز بود.

در دوران استقرار مرکز فرقه کابالا در آمستردام، فرآیند تیکون، یعنی جنگ با نیروهای شیطانی (سیترا اهرآ) مستقر در سرزمین «کلپیت» (خلافت)، به شدت برجسته شد و جایگاه اصلی را در مکتب کابالا یافت.^{۵۷} در این زمان، کابالیسم به شکلی آشکار به ایدئولوژی جنگ با جهان اسلام بدل شد، «شیطان‌شناسی» به یکی از اشتغالات فکری دائم رهبران فرقه کابالا بدل گردید و رساله‌های متعدد در این زمینه انتشار یافت.

کابالیسم در خاورمیانه و شمال آفریقا

در سده هفدهم، از طریق افرادی چون حیییم بن عطار مراکشی و شالوم (سلیم) بن یوسف شبازی، شاعر نامدار یهودی ساکن یمن، فرقه کابالا در شمال آفریقا و یمن گسترش یافت. در این دوران در تونس و الجزایر نیز برخی چهره‌های سرشناس یهودی رهبری حلقه‌های کابالا را به دست داشتند. مردخای بن موسی ساسون بغدادی در بغداد حلقه منتفذی از فرقه کابالا پدید ساخت که تا سده بیستم در منطقه حضور داشت. اسحاق بن موسی نیز در روستای حریر (ارییل کردستان) مستقر شد و خاندان حریری را بنیان نهاد. یکی از پسران اسحاق، به نام پیناس، در ماجرای شابتای زوی شرکت فعال داشت. دو پسر دیگر او، به نام‌های حیییم و اسحاق، حاخام‌های شهر رواندوز ارییل بودند. اعضای خاندان حریری در تمامی سده

های هیجدهم و نوزدهم در کردستان فعال بودند و از رهبران فرقه کابالا در بین‌النهرین به شمار می‌رفتند.^{۵۸}

در نیمه دوم سده هیجدهم، حاخام شلوم شرابی (۱۷۲۰-۱۷۷۷)، که به یک خانواده یهودی مستقر در یمن تعلق داشت، در بیت المقدس مستقر شد و به رهبر معنوی فرقه کابالا در شمال آفریقا و به تعبیر *دائرة المعارف یهود* «در سراسر مشرق زمین» بدل شد. طریقت شرابی به مشرب صوفیان مسلمان شباهت آشکار داشت. در پیرامون او گروهی از شاگردان زبده حضور داشتند که سران فرقه او به شمار می‌رفتند. بدینسان، بیت المقدس به یکی از کانون‌های مهم تولید صوفیان یهودی و تکاپوی آنان در شمال آفریقا و سراسر مشرق زمین بدل شد. با توجه به پیشینه تاریخی و فضای فکری و سیاسی مکتب کابالا، روشن است که این کانون می‌توانست تأثیرات جدی بر فرقه‌های اهل تصوف داشته باشد و به منبع الهام انواع مدعیان مهدویت در میان مسلمانان بدل گردد. *دائرة المعارف یهود* می‌نویسد: «اقتدار تفوق‌آمیز این حلقه به سرعت در تمامی کشورهای اسلامی تثبیت شد و مواضعی بسیار نیرومند کسب کرد.» طریقت شرابی تا سده بیستم در بیت المقدس مستقر بود.^{۵۹}

شابتای زوی و فرقه دونمه

فضای پرهیاهوی مسیحایی که در حوالی نیمه سده هفدهم آفریده شد و به انقلاب پوریتانی انگلیس و موج گسترده انتقال نیروی انسانی به قاره آمریکا پیوند خورد، طبعاً باید «مسیح» خود را می‌آفرید. چنین بود که در سال ۱۶۶۵ شابتای زوی ظهور کرد.

شابتای زوی (۱۶۲۶-۱۶۷۶) در بنادر غربی عثمانی «ظهور» کرد؛ نخست ادعا کرد که مسیح است ولی مدتی بعد، در زندان عثمانی، ادعای خدایی نمود. کمی بعد به اسلام گروید. پیروان شابتای یهودیانی بودند که به بازار او رونق می‌دادند. با گروش شابتای به اسلام، پیروان یهودی او نیز «مسلمان» شدند و چون مارانوه‌های مسیحی فرقه‌ای از یهودیان مخفی را در جهان اسلام بنیان نهادند که «دونمه» نامیده می‌شوند. سیر تکوین ماجرای شابتای زوی و دعاوی او و ترکیب پیروانش پیش نمونه ظهور سه «پیامبر» دروغین و نامدار دیگر در دو سده پسین است: یاکوب فرانک در شرق اروپا، نمود در هند و علی محمد باب در ایران.

شابتای زوی از حمایت یک پیامبر دروغین به نام ناتان غزه‌ای برخوردار بود و در واقع تکاپوی این دو سناریوی واحدی را رقم زد. نام اصلی ناتان غزه‌ای (۱۶۴۳-۱۶۸۰) آبراهام ناتان لوی است. پدرش حاخامی سرشناس با گرایش‌های کابالی بود و رئیس یهودیان اشکنازی مقیم بیت المقدس به شمار می‌رفت. ناتان در سال ۱۶۶۳ با دختر یک تاجر ثروتمند یهودی مقیم غزه ازدواج کرد و در این بندر اقامت گزید. او از این زمان به مطالعه رساله‌های کابالا پرداخت، از مریدان طریقت اسحاق لوریا شد و به مناسک و اعمال رازآمیز روی آورد. مدتی بعد مدعی شد که در حال مکاشفه صدای خداوند را شنیده که اعلام کرده شابتای زوی مسیح بن داوود است و ناتان پیامبر اوست.

کابالیست‌ها و مروجین مسیحی آرمان‌های مسیحایی آتش این دسیسه را شعله‌ور می‌ساختند. آنان «ظهور» شابتای را تأییدی بر پیشگویی‌های قبلی دال بر ظهور مسیح در سال ۱۶۶۶ میلادی یافتند. به دلیل تبلیغات کانون مقتدر زرسالاری یهودی مستقر در آمستردام، از تابستان ۱۶۶۵ داستان خروج شابتای زوی، آمیخته با افسانه‌های تحریک‌کننده مسیحایی، از طریق آمستردام در انگلستان و سراسر اروپا پخش شد. گفته می‌شد «اسباط ده گانه بنی اسرائیل» خروج کرده‌اند، مگه را تصرف نموده و اکنون با سپاهیان خود در صحرای عربستان عازم اشغال ایران‌اند.^{۶۰} از این زمان نویسندگان یهودی-مارانو و چاپخانه‌های هلند و ایتالیا تکاپویی شدید را آغاز کردند؛ در طول سال ۱۶۶۶ میلادی تبلیغات گسترده و حیرت‌انگیز انتشاراتی، در مقیاس توانایی‌های صنعت چاپ و نشر آن زمان، به سود شابتای صورت گرفت و رساله‌های متعدد به زبان‌های هلندی، انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی درباره خروج شابتای زوی و کرامات و تعالیم او در سراسر اروپا

عثمانی، دستور دستگیری شابتای را صادر کرد. شابتای را به استانبول و نزد صدراعظم بردند. احمد کوپرولو ماجرای شابتای را جدی نگرفت. او ماهیت سیاسی ماجرای شابتای زوی را دریافت و آن را یک داعیه دینی متعارف و احتمالاً ناشی از عدم تعادل روانی شابتای دانست. ادعای مسیحیایی شابتای در چارچوب فرهنگ و عقاید دینی یهود بود و به مسلمانان ارتباط نداشت. دعوی سلطنت او بر «بنی اسرائیل» حقیر و احمقانه جلوه می کرد. قطعاً شابتای در دیدار با کوپرولو سلوکی عاجزانه داشت زیرا بر او سخت نگرفتند و تنها وی را حبس کردند. اندکی بعد، شابتای، داوطلبانه، به اسلام گروید و در ۱۵ سپتامبر ۱۶۶۶ در حضور سلطان محمد چهارم و اعضای دربار او اعلام مسلمانی کرد. سلطان، که «فردی عمیقاً مذهبی بود»، تحت تأثیر گروه شابتای قرار گرفت، ساده دلانه نام «عزیز محمد افندی» را بر او نهاد و به وی لقب «کیچی باشی» و مقرری روزانه ای به مبلغ ۱۵۰ پیاستر اعطا کرد.^{۶۳}

شابتای زوی پس از اعلام مسلمانی در آدریانوپول و سپس در استانبول ساکن شد و زندگی دوگانه ای در پیش گرفت. او در ظاهر مناسک

اسلامی را انجام می داد ولی در خفا یهودی بود. شابتای اینک در رأس فرقه ای از یهودیان مخفی جای داشت که به تأسی از او به اسلام گرویده بودند. دائرة المعارف یهود می نویسد: «همگی آنان یهودیان پنهانی بودند که به مثابه



منتشر شد. تصویر روی جلد برخی از این رساله ها در دائرة المعارف یهود مندرج است. برای نمونه، در آلمان تصاویری پخش شد که شابتای زوی، پادشاه «ده سبط گمشده بنی اسرائیل»، را سوار بر اسب و ایستاده بر روی تپه ای نشان می داد در حالی که در زیر پای او ارتش صلیبی در حال هجوم است و ارتش مسلمانان در حال گریز. کمی بعد در آمستردام رساله ای منتشر شد که ظهور مسیح را اعلام می کرد. در روی جلد این رساله نقاشی از شابتای زوی مندرج است در حالی که بر تخت سلطنت تکیه زده، تاجی بزرگ بر فراز سر اوست و درباریان در پیرامونش ایستاده اند. بر روی جلد رساله دیگر (چاپ آمستردام)، که بر آن تصویر تاج شابتای مندرج است، این عبارت را می خوانیم: «شابتای زوی، پادشاه اسرائیل و مسیح خداوند یعقوب». تاریخ چاپ این رساله «سال اول احیای پیامبری و سلطنت» است.^{۶۴}

چنین بود که ماجرای شابتای زوی موجی بزرگ را در اروپا پدید ساخت و تعداد کثیری از مردم فقیر مسیحی، حتی از طریق فروش خانه و وسایل زندگی خود، گروه گروه راهی زیارت بیت المقدس شدند.^{۶۵} تحریک فوق العاده آرمان های

مسیحیایی در قاره اروپا یکی از دستاوردهای ماجرای شابتای زوی است. پس از مدتی، ماجرای شابتای توجه مقامات دولتی عثمانی را جلب کرد و واکنش آنان را برانگیخت. صدراعظم مقتدر و مصلح





یک گروه جنگجویان مخفی علیه خلیفه عمل می کردند.^{۶۴} شابتای زوی در مراسم پنهانی فرقه، که دارای صبغه کاملاً یهودی بود، حضور می یافت و نمایندگان و سخنگویان اصلی او، و در رأس آنها ناتان غزه‌ای، رسماً یهودی بودند.^{۶۵} شابتای زوی، که اینک مورد علاقه و لطف سلطان بود، با فرقه‌های دراویش مسلمان عثمانی نیز رابطه برقرار کرد؛ با تلاش او و اعضای فرقه‌اش آداب و عقاید جدیدی در میان برخی از فرقه‌های دراویش شکل گرفت که آمیخته‌ای از تصوف سنتی اسلامی و عقاید و مناسک یهودی بود.

مناسک فرقه شابتای آمیخته با هرزگی جنسی بود. بعدها، این گرایش در فرقه یاکوب فرانک بارزتر شد. پس از مدتی راز تکاپوی فرقه شابتای آشکار شد و در اوت ۱۶۷۲ شابتای زوی و برخی از پیروانش به دلیل ترویج هرزگی جنسی در میان مسلمانان دستگیر شدند. در ژانویه ۱۶۷۳، احمد کوپرولو شابتای و سران فرقه‌اش را به منطقه دولسینو در آلبانی تبعید کرد. در دوران تبعید شابتای نیز پیروان او در کسوت مسلمانان به زیارتش می‌رفتند. در ۱۷ سپتامبر ۱۶۷۶، شابتای زوی در پنجاه سالگی در آلبانی درگذشت.^{۶۶}

اعلام مسلمانی شابتای زوی نه تنها ناتان را در غزه ساکت نکرد، بلکه او با همان حدت و شدت پیشین به اعلام «مکاشفات» و انجام رسالت «پیامبری» خود ادامه داد. ناتان غزه‌ای با اتکاء به پشتوانه‌ای غنی از متون عبری و نمونه‌های فراوان از تاریخ قوم یهود، اندیشه پرداز این موج جدید شد و راه آینده را به روشنی به پیروان شابتای نشان داد. به نوشته دائرةالمعارف یهود، شابتای زوی اندیشه پرداز نبود و تفکر منسجم نداشت؛ این ناتان بود که به جعل یک مکتب از عقاید منتسب به شابتای دست زد؛ مکتبی که تداوم کابالیسم پیشین به شمار می‌رود.^{۶۷} در زمان مرگ شابتای، ناتان در صوفیه بود. او به سیروسیاحت در اروپا پرداخت و چنین تبلیغ کرد که شابتای نمرده، بلکه از نظرها پنهان شده و به هجرتی رازآمیز در «انوار آسمانی» رفته و زمانی که «خدای اسرائیل» مشیت کند بار دیگر ظهور خواهد کرد. ناتان غزه‌ای در ۱۱ ژانویه ۱۶۸۰، سه سال پس از شابتای، در مقدونیه درگذشت.^{۶۸}

نظریات ناتان غزه‌ای جامه ایدئولوژیکی است بر سیاست نفوذ به درون ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سرزمین‌های مسلمان و تسخیر آن از درون. پس از اعلام مسلمانی شابتای، ناتان غزه‌ای توجیه نظری این دگرگونی را آغاز کرد. او اعلام کرد که گروه شابتای به اسلام انجام یک «مأموریت» (رسالت) جدید است و هدف از آن «برافروختن اخگر مقدس در میان کفار [مسلمانان] است». دائرةالمعارف یهود هسته اصلی نظریه پردازی ناتان را چنین بیان می‌دارد:

رسالت اصلی ملت یهود افروختن اخگرهای مقدسی است که در روح آنان وجود دارد. ولی اخگرهایی وجود دارد که افروختن آن تنها کار مسیح است. لذا، مسیح (شابتای زوی) برای انجام این رسالت به «قلمرو خلیفه» وارد شده؛ «ظاهراً در برابر او تسلیم شده ولی در واقع در حال انجام واپسین و دشوارترین بخش مأموریت خود است و آن تسخیر خلیفه از درون است. او برای انجام این مأموریت مانند یک جاسوس عمل می‌کند که به درون سپاه دشمن اعزام شده؛ این «مبارزه‌ای در درون سرزمین شیطان است.» بنابراین، مسلمان شدن شابتای به معنی ارتداد از دین یهود نیست بلکه بفرنج‌ترین چهره مأموریت مسیحایی اوست. به نوشته دائرةالمعارف یهود، بدینسان ناتان غزه‌ای «الهیات شابتایی» را توسعه بخشید و «بنیادهای ایدئولوژی» پیروان شابتای را «برای یکصد سال آینده» پی ریخت.^{۶۹} به این دلیل است که منابع یهودی مکتب جدیدالاسلامی شابتای را «ارتداد رازگونه»^{۷۰} می‌خوانند؛ یعنی آن‌گونه ارتداد از دین یهود که راز و رمزی در آن نهفته است.

تعداد یهودیانی که در سال ۱۶۶۶ به پیروی از شابتای زوی اعلام مسلمانی کردند دویست خانوار ذکر شده است که به طور عمده در ادرنه (آدریانوپول)، در پیرامون شابتای، مستقر شدند.^{۷۱} در سال ۱۶۸۳ موج

بزرگ دیگری از اعلام اسلام در میان یهودیان مقیم عثمانی رخ داد و تعداد آنها تنها در بندر سالونیک به ۳۰۰ خانوار رسید.^{۷۲} این جدیدالاسلام‌ها از حمایت برخی حاخام‌های برجسته برخوردار بودند. رهبری این گروه با یوسف فیلسوف، حاخام سالونیک و پدرزن شابتای زوی، و سلیمان فلورنتین بود.^{۷۳}

یهودیان فوق «دوئمه» نام گرفتند که به معنای «برگشته» یا «جدیدالاسلام» است. از سده هیجدهم، پیروان شابتای زوی در یمن، ایران، عثمانی و شمال آفریقا پراکنده شدند.^{۷۴} بزرگترین مراکز زندگی دوئمه‌ها شهرهای سالونیک، از میر و استانبول بود. به نوشته دائرةالمعارف یهود، از اوایل سده هیجدهم، دوئمه‌ها متهم به هرزگی جنسی بودند. معهداً، «تردیدی نیست که طی چند نسل آمیختگی [هرج و مرج] جنسی^{۷۵} در میان آنان رواج داشته است. در اشعار یهودالوی تووا (درویش افندی)، که در سال ۱۹۶۰ منتشر شد، دفاعیات جسورانه‌ای به سود الغاء محدودیت‌های جنسی مندرج است. دوئمه‌ها جشن ویژه‌ای موسوم به «جشن بره»^{۷۶} دارند که طی آن به اجرای برخی «مناسک جنسی» می‌پردازند.^{۷۷}

فرقه فرانک و پرستش جنسی

در حوالی نیمه سده هیجدهم از درون فرقه رازآمیز کابالا و بر بنیاد میراث شابتای زوی و ناتان غزه‌ای فردی به نام یاکوب فرانک ظهور کرد و فرقه‌ای را بنیاد نهاد که به «فرانکیست» شهرت یافته است.

یعقوب بن یهودا لیب، که با نام یاکوب فرانک (۱۷۲۶-۱۷۹۱) شهرت دارد، به یک خانواده ثروتمند تاجر و پیمانکار یهودی ساکن اوکراین تعلق داشت و همسرش نیز از یک خانواده ثروتمند تاجر بود. فرانک در جوانی به طریقت کابالا جذب شد، کتاب‌ظهر را خواند و به عضویت فرقه شابتای زوی درآمد. در دسامبر ۱۷۵۵، فرانک از سوی سران فرقه دوئمه برای تصدی ریاست این فرقه در لهستان به همراه دو حاخام راهی زادگاه خود

خود بخش‌هایی از سرزمین عثمانی را تجزیه کند. از آن پس اعضای به ظاهر مسیحی فرقه فرانک به طور ناشناس به عثمانی می‌رفتند و به ویژه در سالونیک با دونه‌های به ظاهر مسلمان رابطه استوار داشتند.^{۸۴}

منبع مالی یاکوب فرانک، که درباری باشکوه و ارتشی مسلح و مجهز بر پا کرده بود، ناشناخته است. این در حالی است که او در برنو صدها مرید مسلح داشت که به هیچ کار و حرفه‌ای اشتغال نداشتند و تمام وقت در خدمت‌ش بودند.^{۸۵} روشن است که یاکوب فرانک از یک منبع غنی مالی، بجز پیروانش، تغذیه می‌شد زیرا در سال ۱۷۸۴ برای مدت کوتاهی دریافت پول از این منبع قطع شد و او در وضع مالی دشواری قرار گرفت.^{۸۶}

آئین فرانک بر پرستش سه خدا استوار است: «خدای خوب»، «برادر بزرگ» و «زن باکره». «خدای خوب» یاکوب فرانک همان «اتیکه کدیشه» (علت نخستین) در مسلک شابتای زوی، است. «برادر بزرگ» همان «خدای اسرائیل» است که شابتای زوی و یاکوب فرانک پیامبران اویند. «خدای اسرائیل» سرانجام یاکوب فرانک را فرستاد و وی با مجسم ساختن پرستش زن، ضلع گمشده این تثلیث، رسالت خود را به پایان برد.^{۸۷} «پرستش زن» بیان عریان همان نمادهایی است که پیش‌تر، در مکتب کابالای اسحاق لوریا، از طریق تبدیل «شخینا» به نماد مؤنث پدید آمده بود.

برگزاری مناسک جنسی از سوی اعضای فرقه فرانک امری مسلم و قطعی

است. مورخین دانشگاه عبری اورشلیم می‌نویسند اعضای این فرقه «در جشن‌های خود به عیاشی‌های جنسی می‌پرداختند». ^{۸۸} یکی از مراسم آنان «پرستش بانو» نام داشت. در این مراسم همسر فرانک، و پس از مرگ او دخترش، اوا، در برابر پیروان مجذوب ظاهر می‌شدند و مورد پرستش قرار می‌گرفتند. فرانک در اواخر عمر شایع کرد که این دختر فرزند نامشروع کاترین کبیر، ملکه مقتدر روسیه، است که به طور ناشناس تحت سرپرستی او قرار گرفته. این شایعه چنان رواج یافت که حتی برخی مقامات عالی رتبه امپراتوری روسیه نیز آن را باور کردند و گمان بردند که به راستی دختر فرانک از خاندان تزار است.^{۸۹}

پس از مرگ یاکوب فرانک، یکی از برادرزاده‌های او به نام جونوس فری رهبری فرقه را به دست داشت. او کمی بعد رهبری فرقه را به اوا فرانک واگذار و خود به فرانسه رفت. این مقارن با انقلاب فرانسه است. جونوس فری در کسوت انقلابیون در آمد و به یکی از سران کلوپ ژاکوبین بدل شد.^{۹۰} اوا فرانک تا زمان مرگ (۱۸۱۶) رهبر فرقه فرانک بود.

در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی، فرقه فرانک به صورت یک سازمان سری به حیات خود ادامه داد؛ اعضای آن «به‌ظاهر» به طور دقیق آداب کاتولیکی را اجرا می‌کردند و در محل زندگی خود به عنوان مسیحیان مؤمن شناخته می‌شدند. (دائرةالمعارف یهود تعبیر «به‌ظاهر» را به کار برده که نشانگر تداوم یهودیت در فرانکیست هاست).^{۹۱} اعضای فرقه، چون دونه‌های عثمانی، تنها در میان خود ازدواج می‌کردند. بدینسان، به نوشته دائرةالمعارف یهود، «یک شبکه گسترده خانوادگی» از فرانکیست‌ها پدید شد؛ آنان فرزندان‌شان را طبق روش خود پرورش می‌دادند و با تاریخ و سنن فرقه آشنا می‌کردند. اعضای این فرقه، به سان ماسون‌ها، یکدیگر را «برادر»

شد. فرانک در رأس فرقه شابتای در پودولیا قرار گرفت ولی کمی بعد، در ژانویه ۱۷۵۶، کارش به رسوایی کشید. زمانی که فرانک و پیروانش در یک خانه در بسته مشغول اجرای مناسک جنسی مرسوم در فرقه شابتای بودند، به علت باز شدن تصادفی پنجره‌ها، مردم مطلع شدند و تمامی آنان را دستگیر کردند. مقامات شهر یاکوب فرانک را آزاد کردند زیرا گمان بردند

وی تبعه دولت عثمانی است. فرانک به عثمانی بازگشت و مدتی به ظاهر مسلمان شد. کمی بعد، بار دیگر به پودولیا رفت و رهبری فرقه شابتای را در گالسیا، اوکراین و مجارستان به دست گرفت. مدتی بعد، یاکوب فرانک و صدها تن از پیروان یهودی او گروه گروه به مسیحیت (مذهب کاتولیک) گرویدند. مقامات اسقفی منطقه نیز با خشنودی آنان را به سلک مسیحیت پذیرفتند.^{۷۸} دائرةالمعارف یهود می‌نویسد:

در سال‌های ۱۷۵۶-۱۷۶۰ بخش بزرگی از پیروان یاکوب فرانک به مذهب کاتولیک گرویدند و فرقه‌ای مشابه دونه را در لهستان تشکیل دادند. آنان تنها در ظاهر کاتولیک بودند.^{۷۹}

دائرةالمعارف یهود به صراحت فرقه فرانکیست را «یک فرقه مخفی یهودی» می‌خواند.^{۸۰}

مسیحی شدن فرانک سبب جلب برخی مسیحیان لهستان و شرق اروپا به این فرقه شد. گردانندگان فرقه فرانک در لهستان و روسیه یهودیان

ثروتمند و تحصیل کرده، گروهی از حاخام‌های جوامع کوچک یهودی و برخی از آنان پسران سران جوامع یهودی شرق اروپا بودند. بخش مهمی از اعضای فرقه میهمانخانه‌دارها و میخانه‌دارهای یهودی بودند. در مورایا و بوهم، تعدادی از اعضای خاندان‌های اشرافی و ثروتمند مسیحی به این فرقه گرویدند.^{۸۱} باید افزود که پیروان یاکوب فرانک در آن زمان به عنوان فرقه شابتای زوی شناخته می‌شدند و خود آنان نیز خویش را «مؤمنین»، یعنی پیروان شابتای زوی، می‌خواندند. نام «فرانکیست» از سده نوزدهم به ایشان اطلاق شد.^{۸۲}

به رغم گروه ظاهری فرانک و پیروانش به مسیحیت، تکاپوی فرقه فوق نارضایی مردم را برانگیخت و در پی فاش شدن برخی عملیات جنسی آنان، در فوریه ۱۷۶۰ مقامات دولتی فرانک را در شهر ورشو دستگیر کردند. یاکوب فرانک به مدت ۱۳ سال محترمانه به یک قلعه در چکسلواکی تبعید شد. از سال ۱۷۶۲ همسرش نیز به او پیوست. در این دوران، پیروان کثیر او به دیدارش می‌رفتند و مراسم خود را، که آمیخته با عملیات جنسی بود، در داخل قلعه و بیرون از آن انجام می‌دادند.^{۸۳}

فرانک پس از آزادی به شهر برنو (منطقه مورایا) رفت و در نزد دخترعموی خود، که همسر یک تاجر ثروتمند یهودی بود، اقامت گزید. شهر برنو از سده هفدهم یک کانون مهم یهودی نشین بود. در این زمان، یاکوب فرانک از میان پیروان خود در شهر برنو یک سازمان مسلح ایجاد کرد که اعضای آن او نیفورم‌های نظامی می‌پوشیدند و تعلیمات نظامی می‌دیدند. اینک یاکوب فرانک فرد مهمی به شمار می‌رفت، تا بدان حد که در مارس ۱۷۷۵ به وین سفر کرد و از سوی امپراتور و ولیعهد هابسبورگ مورد پذیرایی قرار گرفت. به نوشته دائرةالمعارف یهود، علت این رابطه قولی بود که فرانک به امپراتور داده بود که از طریق اعضای سازمان سری

در لس آنجلس و مانهاتان خرید و شیوه زندگی پرخرجی را در پیش گرفت. امروزه، شبکه فرقه برگ از توکیو تا لندن و بوئنوس آیرس گسترده است و این سازمان دارای چهل دفتر در سراسر جهان است. در سال ۲۰۰۲ دارای فرقه برگ حدود ۲۳ میلیون دلار تخمین زده می شد ولی در سال گذشته تنها در لس آنجلس ۲۶ میلیون دلار ثروت داشت. فرقه کابالا ادعا می کند که دارای سه میلیون عضو است.

سازمان برگ خود را «فرا دینی» می خواند و مدعی است که کابالا «فرا تر از دین، نژاد، جغرافیا، و زبان است»^{۱۰۳} و با این تعبیر درهای خود را به روی همگان گشوده است. اعضای فرقه، فیلیپ برگ را «راو» می خوانند. «راو» همان «رب» یا «ربای» یا «ربی» است که به حاخام های بزرگ یهودی اطلاق می شود. فرقه کابالا، علاوه بر دریافت کمک های کلان از اعضای ثروتمندش، از روش های خاصی برای کسب درآمد از سایر اعضا بهره می جوید: آب معدنی معمولی را، که در کانادا برای فرقه فوق و با نام «آب کابالا» تهیه می شود، به قیمت هر بطری ۸ دلار می فروشد. کابالیست های مدرن معتقدند که این آب دارای «انرژی مثبت» است و بیماری سرطان را مداوا می کند. فرقه برگ نمادی به نام «چشم شیطان» تهیه کرده که هر عدد ۲۶ دلار فروخته می شود. پیروان برگ معتقدند که این نماد چشم شیطان را کور می کند. کتاب های کابالی نیز به قیمت گزاف عرضه می شود. برای مثال، هر دوره کتاب طهر، که در بسیاری از کتابفروشی ها به قیمت زیر یکصد دلار موجود است، در فرقه برگ ۴۳۰ دلار است.

فعالیت فرقه کابالای برگ در دو ماهه اخیر به ناگاه اوج گرفته و با اعلام پیوستن مدونا به این فرقه در رسانه ها بازتاب جنجالی داشته است. این جنجال واکنش برخی حاخام های سنت گرای یهودی را برانگیخته است. ربی یاکوب ایمانوئل شاخت،^{۱۰۴} حاخام یهودی و متخصص کابالا، می گوید: مدونا جذب خرافات شده است نه کابالا. «چشم شیطان»، که نماد آن را فرقه برگ توزیع می کنند، در شرک کهن رومی (پاگانیسم) ریشه دارد و «آب کابالا» هیچ ارزشی ندارد. ربی باری مارکوز،^{۱۰۵} از کنیسه مرکزی لندن،^{۱۰۶} نیز علیه فرقه برگ سخن گفته و او را شیادی نامیده که در پی سودجویی است. و مهم تر از همه، ربی اسحاق کدوری، حاخام سرشناس بیت المقدس، فرقه برگ و رهبران آن را محکوم کرده و او را شیادی خوانده که پیروانش را شستشوی مغزی می دهد.

ولی واقعیات نشان می دهد که برگ تنها نیست. کانون ها و رسانه های مقتدری در پی ترویج فرقه او هستند و مقالات جذاب و جانبدارانه درباره اش می نویسند. «کابالا هالیوود را فرا گرفته است» عنوانی است که

می خوانند.^{۹۲} فرانکیست های لهستان، مانند دونه های عثمانی، در دوران بی ثباتی سیاسی این کشور از موقعیت بهره جستند و برخی از آنان عناوین اشرافی برای خود به دست آوردند.^{۹۳} برخی از خانواده های فرانکیست مقیم امپراتوری اتریش نیز به صفوف اشرافیت اتریش راه یافتند.^{۹۴} در سده نوزدهم بسیاری از آنان به مقامات عالی سیاسی لهستان رسیدند. سازمان سری فرانکیست لهستان با دونه های عثمانی رابطه نزدیک داشت.^{۹۵} کانون دیگر فرقه فرانک در شهر ورشو (چکسلواکی) بود. فرانکیست ها در این شهر به احداث کارخانه های متعدد دست زدند و در سازمان های ماسونی آن تکاپویی گسترده داشتند.^{۹۶} در سال های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ تعداد زیادی از خانواده های فرانکیست به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند. به نوشته دائرةالمعارف یهود، حتی تا به امروز نیز برخی از اعضای فرقه فرانک تصویر مینیاتور او فرانک، دختر یاکوب، را به گردن خود می آویزند.^{۹۷}

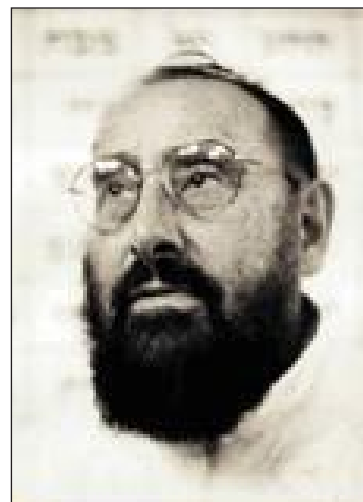
فیلیپ برگ و احیای فرقه کابالا

چندی پیش، پل اسکات در روزنامه دیلی میل^{۹۸} گزارشی از پیوستن مدونا به فرقه کابالا ارائه داد و از این طریق بود که من با داستان عجیب احیای فرقه کابالا و آغاز موج گسترش سریع آن آشنا شدم.

بنیانگذار و رهبر این فرقه، که امروزه عملاً بر هالیوود حکومت می کند، یک یهودی ۷۵ ساله به نام فیوال گروبرگر^{۹۹} است. او ۳۵ سال پیش نام خود را به فیلیپ برگ^{۱۰۰} تغییر داد و به کمک معشوقه سابق و همسر امروزش، کارن، سازمانی به نام «مرکز آموزش کابالا»^{۱۰۱} تأسیس کرد و خود را رهبر طریقت کابالا خواند. برگ از کارن دارای دو پسر است: یهودا (۳۲ ساله) و مایکل (۳۰ ساله). کارن کتاب هایی در زمینه کابالا می نویسد و خزانه دار و مسئول امور مالی فرقه است. یهودا و مایکل نیز در اداره سازمان کابالا به پدر کمک می کنند.

فیلیپ برگ کمتر در محافل ظاهر می شود و عکس های اندکی از او وجود دارد. پیشینه او نیز در حاله ای از ابهام است. پل اسکات می نویسد: من کشف کردم که فیلیپ برگ قبل از ازدواج با کارن زن داشت و حداقل هشت فرزند. همسر اول برگ زنی به شدت مذهبی بود به نام ریزکا که شش ماه پیش درگذشت. ولی در زندگینامه رسمی فیلیپ برگ درباره ازدواج اول او مطلبی دیده نمی شود. برگ ادعا می کند که از موطنش، نیویورک، برای آموختن کابالا از ربی یهودا براندوین به اسرائیل رفت. براندوین، که دایی همسر اول برگ بود، به عنوان یکی از برجسته ترین استادان کابالا شناخته می شد. ولی پسر براندوین ارتباط استادی و شاگردی برگ با پدرش را تکذیب می کند. پل اسکات می افزاید: برخلاف این ادعا، برگ نه با انگیزه های معنوی بلکه با مقاصد مالی به اورشلیم رفت. آوراهاام گروبرگر، یکی از پسران فیلیپ برگ از همسر اول، می گوید: «پدرم فروشنده بیمه بود و برای این کار به اورشلیم سفر کرد.»

فیلیپ برگ برای اولین بار در سال ۱۹۶۹ دفتر فرقه خود را در اورشلیم (بیت المقدس) گشود و سپس کار خود را در لس آنجلس ادامه داد. دفتر مرکزی فرقه در بلوار رابرتسون، واقع در جنوب شهر بورلی هیلز^{۱۰۲} (در حومه لس آنجلس و در نزدیکی هالیوود)، واقع است. این رهبر «خودخوانده» فرقه کابالا فعالیت خود را بر هالیوود متمرکز کرد، در دو سه ساله اخیر از طریق جلب هنرپیشگان و ستاره های هالیوود و مشاهیر هنر غرب به شهرت و ثروت و قدرت فراوان دست یافت، خانه های اعیانی



که اسطوره‌ها جان می‌گیرند و روح شابتای زوی و یاکوب و اوافرانک را در کالبدی جدید عرضه می‌کنند. ولی در آن زمان به پیوند میان ترویج مناسک جنسی در رسانه‌های جدید با مناسک مشابه در فرقه‌های دونمه و فرانک توجه کردم و نوشتم:

احیای میراث فرقه‌گرایی جنسی شابتای زوی و یاکوب فرانک را در فرهنگ نوینی که به وسیله رسانه‌های غربی ترویج می‌شود به روشنی می‌توان دید. مناسک آمیخته با رفتارهای جنسی و مصرف مواد مخدر و موسیقی تهییج‌کننده رفتار رایج در میان نسل جوان امروزین غرب است. اینک، مراسم بی‌پروای گروه‌های کوچک دونمه و فرانکیست به کمک رسانه‌های نوین ارتباطی به یک پدیده انبوه و جهانی بدل شده است. هزاران جوان گرد می‌آیند، همان آداب و مناسک را برگزار می‌کنند و رسانه‌های تصویری جوانان سراسر جهان را به پیروی از این الگو فرامی‌خوانند. رقص جنسی موسوم به لمبادا (رقص بره)، که در سال‌های اخیر از طریق وسایل ارتباط جمعی غرب ترویج می‌شود، نشانی آشکار از مناسک جنسی دونمه‌های ترکیه در «جشن لمب» را بر خود دارد. مایکل جکسون، «سلطان رپ»، سیاهپوستی که با عمل جراحی چهره خود را به سفید بدل ساخته - موجودی دوجنسی که در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شود و مشخص نیست زن است یا مرد - از نمادهای فرهنگ فرانکیست‌های جدید است؛ آئینی شیطانی که تخدیر جنسی و روانی بنیاد آن را می‌سازد. امروزه، این گرایش به اوج بی‌پروایی خود رسیده است. وارثین شابتای زوی و یاکوب فرانک در قالب گروه‌هایی چون متالیکا آشکارا پرستش شیطان و همجنس‌گرایی را ترویج می‌کنند و با ساخت و پخش سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی روابط جنسی زن با زن و مرد با مرد را به ایستار متعارف اخلاقی و هنجار عادی فرهنگی بدل می‌سازند. تداوم این میراث تصادفی نیست. در آینده خواهیم دید که مروجین این آئین در جهان امروز از تبار همان فرقه‌سازان سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی اند؛ همان کانون‌هایی سرمایه‌عظیم خود را در ترویج این فرهنگ به کار گرفته‌اند که پیش‌تر شابتای زوی و ناتان غزه‌ای و یاکوب فرانک، و ده‌ها فرقه‌ساز دیگر، را به روی صحنه بردند.^{۱۱۲}



این روزها به چشم می‌خورد. در میان حاخام‌های یهودی نیز کسانی هستند که از برگ و فرقه او حمایت می‌کنند. ربی پیناس گیلر،^{۱۱۰} استاد کابالا در دانشگاه یهودیت لس‌آنجلس،^{۱۰۸} می‌گوید: «اینجا آمریکاست و ما از آزادی دین برخورداریم. به عنوان یک استاد کابالا من تلاش برگ را ارج می‌نهم زیرا او کابالای رازآمیز را به عموم معرفی کرد.»^{۱۰۹}

تایمز لندن نیز اخیراً گزارش مفصلی درباره پیوستن مدونا به فرقه کابالا منتشر کرده است.^{۱۱۱} گزارش تایمز همدلانه است و تبلیغ به سود فرقه برگ به شمار می‌رود. به نوشته تایمز، در جشن یهودی پوریم، که اخیراً در دفتر مرکزی فرقه کابالا برگزار شد، صدها تن از مشاهیر لس‌آنجلس و هالیوود حضور داشتند. یکی از مهم‌ترین این افراد مدونا است که از هفت سال پیش در مرکز فوق در حال فراگیری کابالا بود و اکنون رسماً کابالیست شده است. او ۵ میلیون دلار به فرقه کابالا کمک مالی کرده است.

در ۱۸ ژوئن ۲۰۰۴ سی.ان.ان. نیز از عضویت رسمی مدونا در فرقه کابالا خبر داد و نوشت که مدونا در جشن اخیر پوریم، که در دفتر فرقه برگ برگزار شد، به یاد ملکه اسطوره‌ای یهودی، «استر» نام گرفته و اعلام کرده که از این پس او را «استر» بخوانند.^{۱۱۱} مدونا به یک خانواده کاتولیک تعلق دارد.

پایان سخن

گفتم که مدونا تنها یک خواننده نیست، یک نماد فرهنگی است. اکنون باید بیفزایم، مدونا نماد هرزگی جنسی مدرن نیز هست. زمانی از او درباره اولین تجربه جنسی‌اش پرسیدند و پاسخ داد: با برادرم بود. این همان فرهنگی است که فرقه فرانک از نیمه دوم سده هیجدهم در پی ترویج آن بود.

من در سال ۱۳۷۶ به پژوهش در زمینه کابالیسم علاقمند شدم و حاصل تلاشم در جلد دوم زرسالاران (۱۳۷۷) عرضه شد. در آن زمان هرگز تصور نمی‌کردم که روزی احیای کابالیسم را به عنوان یک طریقت امروزی و مدرن شاهد باشم. و فراتر از آن هیچ مکانیسم مؤثری را نمی‌توانستم برای ترویج و گسترش سریع کابالیسم در میان جوانان متعلق به همه فرهنگ‌ها پندارم. تصور می‌کردم که این گونه پدیده‌ها به تاریخ تعلق دارد. ولی امروزه می‌بینم



28. Ru'ah
 29. Kabbalah iyyunit
 30. Kabbalah ma'asit
 31. Demonology
 32. Messianism
 33. Ein-Sof
 34. *Judaica*, vol. 6, p. 535; vol. 9, pp. 35-36; vol. 10, p. 523.
 35. Reconquista
 36. *Judaica*, vol. 12, pp. 774-775; H. H. Ben-Sasson [ed.], *A History of the Jewish People*, Harvard University Press, 1976, p. 499.
 37. *Sefer ha-Zohar*
 38. *Judaica*, vol. 5, p. 1478; vol. 16, pp. 1208-1209.
 39. Harry Sperling, Maurice Simon, Paul Philip Levertoff (Translators), *The Zohar*, Introduction by J. Abelson, London, England: Soncino Press, 1933—1934, 5 vols., reprinted 1978.
 40. *The Zohar: Pritzker Edition*, translated with commentary by Daniel C. Matt, Stanford University Press, 2003, 2 vol (536 pp. + 496 pp., \$ 90.00)
 41. در آدرس زیر می‌توان به بخش‌هایی از کتاب *ظهر دست* یافت:
<http://www.sacred-texts.com/jud/tku/index.htm>
 41. Idra Rabba
 42. Idra Zuta
 43. Raza de-Razin
 44. Sitrei Torah
 45. *Judaica*, vol. 10, p. 643.
 46. Ben-Sasson, *ibid*, p. 695.
 47. *Judaica*, vol. 10, pp. 643- 644; vol. 13, pp. 500-501.
 48. *ibid*, vol. 14, p. 110.
 49. *ibid*, vol. 10, p. 644.
 50. *ibid*, p. 645.
 51. Kellipot
 52. Tikkun
 53. *ibid*, vol. 10, p. 547.
 54. Shekhinah, Sefirah Malkhut
 55. *ibid*, p. 619.
 56. *ibid*, p. 548.
 57. *ibid*, p. 551.
 58. *ibid*, vol. 7, p. 1339; vol. 10, pp. 552-554.
 59. *ibid*, vol. 10, pp. 553-554; vol. 14, pp. 1307-1308.
 60. *ibid*, vol. 14, p. 1226.
- ۶۱ بنگرید به تصاویر مندرج در:
- Judaica*, vol. 14, pp. 1225, 1229, 1243.
62. *ibid*, p. 1234.
 63. *ibid*, p. 1237.
 64. *ibid*, p. 1239.
 65. *ibid*, p. 1240.
 66. *ibid*, pp. 1240-1241.
 67. *ibid*, p. 1241.
 68. *ibid*, vol. 12, pp. 863-866; vol. 14, pp. 1239, 1241.
 69. *ibid*, vol. 14, p. 1238.

1. Elizabeth Taylor
2. Barbara Streisand
3. Diane Keaton
4. Demi Moore
5. Stella McCartney
6. Britney Spears
7. Ashton Kutcher
8. Winona Ryder
9. Roseanne Barr
10. Mick Jagger
11. Paris Hilton
۱۲. ثروت خانواده هیلتون حدود ۶۰۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود که ۲۸ میلیون دلار آن سهم خانم پاریس هیلتون است.
13. David Beckham
14. Kabbalah
15. Kabbalists
16. H. P. Blavatsky, *The Theosophical Glossary*, London: Theosophical Publishing Society, 1892, p. 168; Arthur Lillie, *Madame Blavatsky and Her Theosophy*, London: Swan Sonnenschein & Co., 1895, p. 194.
۱۷. جنبشی مذهبی و فرهنگی در دین یهود که در سده دوم هجری / هشتم میلادی پدید شد. رهبری این جنبش با عنان بن داوود بود. عنان در حوالی سال‌های ۱۳۵-۱۵۹ ق. / ۷۵۴-۷۷۵ م، مقارن با خلافت منصور عباسی، می‌زیست و ساکن بغداد بود. پیروان او در آغاز به «عنانیه» شهرت داشتند و سپس «قرائیون» (Karaites) نام گرفتند. یهودیان به آنان «بنی مخرا» یا «بیله مخرا» (طایفه مخرا) می‌گفتند. «مخرا» به معنی «کتاب مقدس» است. علت آن است که ایشان تنها منبع شناخت و سلوک دینی را متون اصیل و اولیه دینی می‌دانستند و منکر سنن شفاهی بودند که حاخامیم یهودی در سده‌های اخیر رواج داده بود. در سده‌های هفدهم و هیجدهم کانون اصلی قرائیون به کریمه و لیتوانی انتقال یافت. در اواخر سده هیجدهم سرزمین‌های فوق به امپراتوری تزاری روسیه منضم شد. در زمان نیکلای اول، رهبران قرائی به نزد مقامات تزاری رفتند و اعلام نمودند که آنان، برخلاف یهودیان حاخامی، مردمی صنعت‌گر و درستکار و از نظر سیاسی اتباعی وفادارند. این تمایز مورد توجه بیشتر دولتمردان روس قرار گرفت و در سال ۱۸۶۳ به قرائیون حقوق کامل شهروندی روسیه اعطا شد. در سال ۱۹۳۲ تعداد قرائیون روسیه ده هزار نفر گزارش شده که بطور عمده در کریمه می‌زیستند. در این زمان حدود دو هزار نفر قرائی نیز در خارج از روسیه بودند: لهستان، استانبول، فلسطین، قاهره و عراق. در سال ۱۹۷۰ تعداد قرائیون ساکن اسرائیل هفت هزار نفر گزارش شده که به‌طور عمده در رمله سکونت دارند.
18. *Judaica*, 1971, vol. 10, p.1047.
19. *Sefer Yezirah*
20. *Sefer ha-Bahir*
21. Shekhinah
22. Hokhmah
23. Kodesh
24. Nefesh
25. Nefesh Medabberet
26. Nefesh Sikhlit
27. Nefesh Hayyah

70. Mystical Apostasy
71. *ibid*, p. 1239.
72. *ibid*, p. 1245.
73. *ibid*, p. 1244.
74. *ibid*, p. 1221.
75. Sexual Promiscuity
76. Hag ha-Keves (Festival of the Lamb)
77. *ibid*.
78. *ibid*, vol. 7, pp. 55-58.
79. *ibid*, vol. 14, p. 1252.
80. *ibid*, vol. 7, p. 68.
81. *ibid*, p. 65.
82. *ibid*, p. 58.
83. *ibid*, pp. 65-66.
84. *ibid*, p. 67.
85. *ibid*.
86. *ibid*.
87. *ibid*, vol. 14, p. 1252.
88. Ben-Sasson, *ibid*, p. 768.
89. *Judaica*, vol. 7, pp. 67-68.
90. *ibid*, p. 68.
91. *ibid*, vol. 7, p. 66.
92. *ibid*, p. 69.
93. *ibid*, p. 66.
94. *ibid*, p. 68.
95. *ibid*, p. 71.
96. *ibid*, p. 68.
97. *ibid*, p. 71.
98. Paul Scott, "Truth about the Madonna cult", *Daily Mail*, Saturday, May 22, 2004, pp. 32-33.
99. Feivel Gruberger
100. Philip Berg
101. Kabbalah Learning Center (KLC)
102. Beverly Hills
103. "Kabbalah in Kalamazoo", *The Jewish Week*, Jun, 22, 2004.
104. Rabbi Jacob Immanuel Schochet
105. Rabbi Barry Marcus
106. Central London Synagogue
107. Rabbi Pinchas Giller
108. University of Judaism
109. *The Jerusalem Report*, July 25, 1996;
"Hollywood Style of Kabbalah is A Cult -- Say Experts", June 7, 2004,
<http://www.nationalenquirer.com/stories/feature.cfm?instanceid=61848>
110. "How Hollywood is Falling for the Kabbalah Promise of Eternal Life", *The Times*, Wednesday, 9 June 2004, pp. 4-5.
111. "Madonna reinvents herself as Esther", Friday, June 18, 2004, CNN.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**